



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجثمان در وقف بر فرق بود و به بحث وقف بر صوفیه رسیدیم، بعضی از برادران فکر می کنند که ما همینطور رمیه من غیر رام وارد بحث صوفیه شده ایم درحالی که با بحث وقف ارتباط دارد و در وقف بر فرق آن فرقه هائی که مخالف اسلام یا تشیع هستند را نام برده اند از جمله اشاره ای به وقف بر صوفیه کرده اند و همین باعث شد که ما وارد بحث صوفیه شدیم و در اینجا با مطالب فراوانی مواجه هستیم و از طرفی برای بنده با توجه به مطالعات فروان و یادداشت هائی که دارم ثابت است که صوفیه یک فرقه بسیار متخلف در برابر اسلام ناب و تشیع و اهل بیت علیهم السلام هستند که جنگ نرمی به راه انداخته اند و ضررهای زیادی به اسلام زده اند و لذا امام صادق علیه السلام فرمودند "إِنَّمَا أَعْدَانَا" و کسی اگر نام آنها را بشنود و بر علیه آنها موضع نگیرد و با آنها مقابله نکند مسئول است و اگر دفاع کند مانند کسی است که در جنگ بدر همراه پیغمبر بوده و خلاصه از این قبیل تعبیرات زیاد داریم.

در بحث صوفیه با کلمات آیت الله شهید مطهری و آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامهما مواجه هستیم لذا بجثمان تحقیقی است زیرا حرفهای آنها را بیان می کنیم و حرف خودمان هم مطرح می کنیم تا ببینیم نتیجه چه خواهد شد.

بعضی از آقایان نوشته اند که حسین بن منصور حلاج دو نفر بوده اند ولی ما عرض کردیم که مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه فرموده هر وقت ما با صوفیه بحث می کنیم و انحرافات بزرگان آنها من جمله همین حسین بن منصور حلاج را بیان می کنیم آنها می گویند دو نفر بوده اند آنکه شما می گوئید بد است ولی آنکه ما می گوئیم خوب است اما اینطور نیست او یک نفر بوده و یکی از حیلها و ترفندهای آنها در بحث ها همین است که هر کسی را که ما انحرافات و بدیهای او را از کلمات خودشان ثابت می کنیم فوراً می گویند دو نفر بوده اند اینکه شما می گوئید غیر از آن است که ما می گوئیم!.

حالا برای نمونه چند مطلب در مورد حلاج عرض می کنیم، عطار که خودش از بزرگان صوفیه است در تذکرة الأولیاء تماماً مطالب و مباحث را خلط کرده مثلاً در ابتدای جلد اول از امام صادق علیه السلام و در آخر جلد دوم از امام باقر علیه السلام نام برده و در بین نیز او پس قرنی که ما آن را از اصحاب حضرت امیر علیه السلام و خیلی خوب می دانیم را از خودشان ذکر کرده او پس قرنی کسی است که در جنگ صفین در رکاب حضرت امیر علیه السلام به شهادت رسید و نقل شده که شبی را در رکوع و شبی را سجده به سر می برده و عبادت می کرده خلاصه بسیار خوب بوده، نقل شده بعد از اینکه پیغمبر از دنیا رفت یک روز به مدینه آمد و دید که کس دیگری به عنوان خلیفه بجای حضرت امیر علیه السلام نشسته است خیلی ناراحت شد و گفت پیغمبر این را معین نکرده بود، عمر به او گفت شنیده ام تو خیلی مقامت بالاست شبها برای من دعا کن، او پس گفت من شب به مسلمانان دعا می کنم حالا شما جزء آنها هستی یا نه نمی دانم، خلاصه او پس قرنی در جنگ صفین به شهادت رسید و مزارش در سوریه می باشد.

در تذکرة الأولیاء عطار در مورد منصور حلاج اینطور گفته شده: "نقلست که در زندان سیصد کس بودند چون شب درآمد گفت: ای زندانیان شما را خلاص دهم گفتند چرا خود را نمی دهی گفت: ما در بند خداوندیم و پاس سلامت می داریم اگر خواهیم بیک اشارت همه بندها بگشائیم پس بانگشت اشاره کرد همه بندها از هم فرو ریخت ایشان گفتند اکنون کجا رویم که در زندان بسته است اشارتی کرد رخنه ها پدید آمد. گفت: اکنون سر خویش گیرید گفتند تو نمی آئی گفت: ما را با او سری است که جز بر سردار نمی توان گفت: دیگر روز گفتند زندانیان کجا رفتند گفت: آزاد کردیم گفتند تو چرا نرفتی گفت: حق را با من عتابی است نرفتم این خبر به خلیفه رسید گفت: فتنه خواهد ساخت او را بکشید یا چوب زنید تا از این سخن برگردد سیصد چوب بزدند بحر چوبی که می زدند آوازی فصیح می آمد که لاتخت یا ابن منصور شیخ عبدالجلیل صفار گوید که اعتقاد من در آن چوب زنده بیش از اعتقاد من در حق حسین منصور بود از آنکه تا آن مرد چه قوت داشته است در شریعت که چنان آواز صریح می شنید و دست او نمی لرزید و همچنان می زد پس دیگر بار حسین را بردند تا بردار کنند صد هزار آدمی گرد آمدند و او چشم گرد می آورد و می گفت: حق حق انا الحق و هر قطره خونی که بر زمین می افتاد در آنجا الله الله نقش می بست... خب در اینجا می توانیم بگوئیم آیا خون این از خون امام حسین علیه السلام بالاتر بوده! خلاصه اینکه همچنین تعبیراتی در مورد او بکار رفته است.

خب و اما امروز مطالبی را از کتاب شیعه در اسلام تالیف مرحوم آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه بیان می کنیم، ایشان اول می فرمایند سعی شده که از سه راه مسلمانان به شریعت اسلام و آنچه که خدا گفته پی ببرند؛ اول ظواهر دینی مثل کتاب و احادیث، دوم طریق عقلی و سوم کشف که مربوط به بحث ماست، کشف آن است که وقتی انسان بخواهد به موضوعی پی برد از راه باطنش یک ظواهری را می بیند و بعد از دیدن آن ظواهر با فطرت و ذهن صاف خودش مطالبی را درک می کند مثلاً درک خداوند از راه دیدن نعمت های و محبت خداوند نسبت به خودش و خلاصه خدا را از راه باطن کشف می کند که به آن عرفان می گویند، ایشان مثال می زند به اینکه وقتی قنبر و کمیل و سلمان و اباذر حضرت امیرالمومنین علیه السلام و رفتار و عبادتها و خطبه های حضرت را می دیدند از این راه پی می بردند که شخص بسیار فوق العاده ای است و خدا را نیز از راه دیدن موجودات و نعمتها و امثال ذلک درک می کنیم و به وجودش پی می بریم خلاصه عرفان مربوط به یک کشف عقلی و باطنی از دیدن بعضی از موضوعات می باشد و البته عرفان کلاً مربوط به خدا و راه خداست، ایشان در ادامه اینطور می فرمایند:

"هر انسان (علی رغم سوفسطی ها و شکاکان که هر حقیقت و واقعیتی را پندار و خرافه می نامند) به واقعیت ثابت جهان آفرینش تماشا می کند، از سوی دیگر و نهادی پاک به واقعیت ثابت جهان آفرینش تماشا می کند، از سوی دیگر ناپایداری اجزای جهان را درک می نماید. جهان و پدیده های جهان را مانند آینه های می یابد که واقعیت ثابت زیبایی را نشان می دهند که لذت درک آن هر لذت دیگری را در چشم بیننده خوار و ناچیز می نمایند و طبعاً از نمونه های شیرین و ناپایدار زندگی مادی باز می دارد.

برنامه سیر و سلوک گذاشته و به مریدان خود دستور داده است و تدریجاً برنامه وسیع و مستقلى به وجود آمده است. مانند مراسم سرسپردگی و تلقین ذکر و خرقه (سید حیدر حلی که اهل آمل است یک کتابی نوشته و خواسته صوفی ها را با شیعیان پیوند بدهد و خیلی سعی کرده خرقه را توجیه کند) و استعمال موسیقی و غنا و وجد در موقع ذکر و گاهی در بعضی سلسله‌ها کار به جایی کشیده که شریعت در سویی قرار گرفته و طریقت در سوی دیگر و طرفداران این روش عملاً به باطنیه ملحق شده‌اند ولی با ملاحظه موازین نظری شیعه آنچه از مدارک اصلی اسلام (کتاب و سنت) می‌توان استفاده نمود خلاف این است و هرگز ممکن نیست بیانات دینی به این حقیقت راهنمایی نکند یا در روشن کردن برخی از برنامه‌های آن اهمال ورزد یا در مورد کسی (هر که باشد) از واجبات و محرمات خود صرف نظر نماید".

این کلمات آیت الله طباطبائی اعلی الله مقامه بود منتهی اشکال ما این است که ایشان افرادی را نام می‌برد که ما آنها را خوب نمی‌دانیم بلکه افرادی متقلب و فریبکار و شعبده باز می‌دانیم که جلوی فرهنگ اسلام و اهل بیت علیهم السلام را گرفتند و مردم را گمراه کردند، بنده در مطالعاتی که داشتم به این نتیجه رسیدم که اگر کلماتی که خودشان درباره خوشان گفته‌اند را مطالعه کنیم مطلب روشن می‌شود در مطالعات کلماتشان برخورد کردم به مواردی که احادیث اهل بیت علیهم السلام را بنام اینها قالب زده‌اند به عنوان نمونه از ابراهیم ادهم که پادشاه بوده و بعداً از صوفیه شده نقل شده که شبی در کاخ خودش خوابیده بود و دید که صدایی می‌آید گفت چه خبر شده یک نفری گفت من شترم گم شده و به دنبالش می‌گردم ابراهیم گفت مگر شتر در بالای پشت بام می‌رود که او را در آنجا می‌طلبی آن شخص گفت بر تخت سلطنت خوابیده ای خدا را روی تخت سلطنت می‌طلبی و همین کلمه باعث شد فردا متحول شد و از کاخش بیرون آمد و در راه سیرو سلوک افتاد! و بالاخره به جایی رسید که از سرکرده‌های صوفیه شد و خرقه ای به دست آورد و به دوش خودش انداخت، نقل شده که کنار دریا نشسته بود و خرقه اش را وصله می‌زد که سوزنش به دریا افتاد یک نفری گفت تو سلطنت را کنار گذاشتی و نشسته ای خرقه ات را وصله می‌زنی و حالا سوزنت به دریا افتاده ابراهیم گفت ماهی‌ها هرکدام سوزن من را برده‌اند بیاروید که هزار ماهی بیرون آمد و هرکدام در نوکشان یک سوزنی بود! بعد او گفت من سوزن خودم را می‌خواهم یک ماهی رفت و سوزن خودش را آورد! خلاصه مطالب زیادی از این قبیل در مورد او نقل شده و از جمله مطلبی که از ابراهیم ادهم درباره دعا نقل می‌کنند که همین مطلب حدیثی از حضرت امیر علیه السلام است که دزیده‌اند و بنام او زده‌اند و یکی از کارهای آنها همین است. بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمد و آله الطاهیرین

این همان جذبه عرفانی است که انسان خداشناس را به عالم بالا متوجه ساخته و حجت خدای پاک را در دل انسان جایگزین می‌کند و همه چیز را فراموش می‌دارد و گردآگرد همه آرزوهای دور و دراز وی خط بطلان می‌کشد و انسان را به پرستش و ستایش خدای نادیده که از هر دیدنی و شنیدنی روشن‌تر و آشکارتر است و می‌دارد و در حقیقت هم این کشش باطنی است که مذاهب خداپرستی را در جهان انسانی به وجود آورده است. عارف کسی است که خدا را از راه مهر و محبت پرستش می‌کند نه به امید ثواب و نه از ترس عقاب و از این‌جا روشن است که عرفان را نباید در برابر مذاهب دیگر مذهبی شمرد بلکه عرفان راهی است از راه‌های پرستش - (پرستش از راه محبت نه از راه بیم یا امید) و راهی است برای درک حقایق ادیان در برابر راه ظواهر دینی و راه تفکر عقلی".

آیت الله طباطبائی در ادامه اینطور می‌فرماید:

"ظهور عرفان در اسلام:

در میان صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله (که نزدیک به دوازده هزار نفر از ایشان در کتب رجال ضبط و شناخته شده‌اند) تنها علی علیه السلام است که بیان بلیغ او از حقایق عرفانی و مراحل حیات معنوی به ذخایر بیکرانی مشتمل است و در آثاری که از سایر صحابه در دست است خبری از این مسائل نیست. در میان یاران و شاگردان او کسانی مانند سلمان فارسی و اویس قرنی و کمیل بن زیاد و رشید هجری و میثم تمار پیدا می‌شود که عامه عرفا که در اسلام به وجود آمده‌اند ایشان را پس از علی علیه السلام در رأس سلسله‌های خود قرار داده‌اند و پس از این طبقه کسان دیگری مانند طاوس یمانی و مالک بن دینار و ابراهیم ادهم و شقیق بلخی در قرن دوم هجری به وجود آمده‌اند که بی‌این‌که به عرفان و تصوف تظاهر کنند درزی زهاد و پیش مردم، اولیای حق و مردان وارسته بودند ولی در هر حال ارتباط تربیتی خود را به طبقه پیشین خود نمی‌پوشانیدند.

پس از این طبقه، طایفه دیگری در اواخر قرن دوم و قرن سوم مانند بایزید بسطامی و معروف کرخی و جنید بغدادی و نظایرشان به وجود آمدند که به سیرو سلوک عرفانی پرداختند و به عرفان و تصوف تظاهر نمودند و سخنانی به عنوان کشف و شهود زدند که به واسطه ظواهر زنده‌ای که داشت فقها و متکلمین وقت را برایشان می‌شوراند و در نتیجه مشکلاتی برایشان به وجود می‌آورد و بسیاری از ایشان را به دمه زندان یا زیر شکنجه یا پای دار می‌کشاند.

با این همه در طریقه خود در برابر مخالفین خود سماجت کردند و بدین ترتیب روز به روز، طریقت در حال توسعه بود تا در قرن هفتم و هشتم هجری به اوج وسعت و قدرت خود رسید و پس از آن نیز گاهی در اوج و گاهی در حضیض، تاکنون به هستی خود ادامه داده است.

اکثریت مشایخ عرفان که نام‌هایشان در تذکره‌ها ضبط شده است به حسب ظاهر مذهب تسنن را داشته‌اند و طریقت به شکلی که امروز مشاهده می‌کنیم (مشمول به یک رشته آداب و رسومی که در تعالیم کتاب و سنت خبری از آنها نیست) یادگار آنان می‌باشد اگر چه برخی از آداب و رسوم شان به شیعه نیز سرایت نموده است... تا اینکه می‌رسد به اینجا که می‌فرماید: از این روی هر يك از مشایخ طریقت آنچه را از آداب و رسوم صلاح دیده در